

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث اقسام معاطات از جهت قصد متعاطین

«رابعها، أن يقصد كل منهما الإباحة بإزاء إباحة أخرى فيكون إباحة بإزاء إباحة أو إباحة لداعي إباحة».

مرحوم شیخ فرمودند: در معاطات از نظر مقابله «بین المالین» یا «بین الفعلین»، صور متعدده داریم، که از میان این صور، چهار صورت را بیان فرمودند. صورت اول: عبارت از مقابله بین المالین بود، یعنی متعاطیین قصد کرده‌اند تقابل بین دو مال را. صورت دوم: مقابله «بین الفعلین» بود، یعنی متعاطیین قصد کرده‌اند تقابل بین دو فعل را. در صورت دوم مثال زدند به تقابل بین تملیکین. صورت سوم: تقابل بین فعل و مال بود. و صورت چهارم: تقابل «بین الفعلین»، منتهی بین فعلینی که عنوان اباحتین را دارد، اباحه در مقابل اباحه.

نکته

ممکن است به ذهن شما بیاید که مرحوم شیخ در اول بحث معاطات، تقسیمی را کردند و فرمودند: در معاطات متعاطیین، یا قصد تملیک می‌کنند یا قصد اباحه می‌کنند. آیا این تقسیمی که مشغول آن هستیم، همان مطلبی است که شیخ در اول معاطات فرمود، منتهی به صورت مفصل‌تر و جامع‌تر یا اینکه غیر از آن مطلب است؟

تنبیه چهارم، هیچ ارتباطی به آن مطلب ندارد. آنجا بحث این بود که متعاطیین یا تملیک را قصد می‌کنند، یا اباحه را، و این قصد مربوط به نتیجه معاطات و نتیجه معامله بود، یعنی طرفین یا قصد میکردند که نتیجه تملیک باشد یا نتیجه اباحه باشد، اما در اینجا قصد آنها ارتباطی به نتیجه معامله ندارد، قصدشان به مقابله تعلق پیدا می‌کند؛ مقابله «بین المالین» یا مقابله «بین الفعلین». و این مقابله انواع متعددی دارد که به هر کدام یک از این انواع، قصد می‌تواند تعلق پیدا بکند. بنابراین محور تقسیم و اقسام در تنبیه رابع، مسئله مقابله بین دو طرف در معاطات است. و کاری به نتیجه معاطات ندارد.

بحث در جلسه پیش رسید به قسم سوم و چهارم. در قسم سوم، مقابله بین اباحه و مال بود، احدهما می‌گفت: مباح می‌کنم برای تو این را در مقابل یک درهم و در قسم چهارم اباحه در مقابل اباحه بود، می‌گفت: مباح می‌کنم این مال را در مقابل این که تو هم مالت را برای من مباح کنی. مرحوم شیخ می‌فرمایند: در قسم سوم و چهارم دو اشکال وجود دارد که اشکال اول مشترک است، هم مربوط به قسم سوم است و هم قسم چهارم. و اشکال دوم مختص است به قسم سوم.

اشکال مشترک: در هر دو قسم، احدهما، جمیع تصرفات را اباحه می کند. اگر جمیع تصرفات مباح شد، معنایش این است که حتی تصرفات متوقف بر ملک هم برای دیگری مباح می شود. بنابراین بحث می شود آن کسی که قصد اباحه دارد و قصد تملیک ندارد، آیا به صرف اینکه می گوید: این مال را مباح کردم، از نظر شرعی، همه تصرفات برای دیگری مباح می شود حتی تصرفات متوقف بر ملک؟ اشکال این است که این اباحه که عنوان اذن را دارد، نمی تواند مشرّع باشد. اذن نمی تواند جمیع تصرفات حتی تصرفات متوقف بر ملک را برای دیگری مشروع کند.

اما اشکال مختص: در قسم ثالث، مال را مباح می کند در مقابل تملك مال دیگری. نتیجه این می شود که معامله مرکب می شود از اباحه و تملیک و چنین معامله ای متعارف نیست. در معامله یا باید اباحه باشد یا تملیک، اما یک طرف اباحه کند، دیگری هم در اثر اعطاء، نتیجه اش تملیک شود، می شود مرکب از اباحه و تملیک و چنین عقدی متعارف نیست، اگر متعارف نشد، مشمول اوفوا بالعقود نمی شود.

جواب شیخ از اشکال مشترک

جواب از اشکال مختص دو درس جلوتر - ان شاء الله - بیان می شود.

اما جواب از اشکال مشترک، مرحوم شیخ می فرمایند: دو راه داریم برای اینکه این اشکال را حل کنیم، منتهی این دو راه به نحو کبرای کلی درست است، اما قابل تطبیق و قابل انطباق بر مانحن فیه نیست. ابتدا اشکال را خوب در ذهن داشته باشید، اشکال این است که به مجرد اینکه مالک مالش را برای دیگری اباحه کرد، اذن و اباحه اش نسبت به همه تصرفات، حتی تصرفات متوقف بر ملك، مشرّع نیست، یعنی اذن مالک در مواردی که شارع اجازه داده، مورد قبول است، اما در مواردی که شک داریم شارع اجازه داده یا نه، به خودی خود نمی تواند، مشرّع باشد.

مرحوم شیخ در راه اول سه فرض را بیان می کنند، منتهی می فرمایند: هر سه فرضش در مانحن فیه مفقود است. فرض اول این است که با اباحه قصد توکیل کند. من اباحه کردم، معنایش این است که تو در مالی که از من می گیری وکیل هستی. اگر خواستی مال را بفروشی، تو از طرف من وکیلی مال را بفروشی. ثمن تبعاً به ملک من موکّل داخل می شود و دوباره وکیل هستی این ثمنی که به ملک من داخل شد را به خودت هبه کنی.

فرض دوم این است که با اباحه قصد توکیل می کند، منتهی می گوید اگر خواستی تصرف متوقف بر ملک انجام بدهی، تو از همین حالا وکیل هستی که قبل از تصرف، مال من را داخل در ملک خودت کنی و بعد به عنوان مال خودت به دیگری بفروشی. فرقی با فرض اول این است در فرض اول این وکیل است که مال را به عنوان ملک مبیع بفروشد و ثمن داخل در ملک مبیع شود، بعد وکالت هم دارد این ثمن را از ملک او به ملک خودش منتقل کند. اما در فرض دوم این وکیل است که قبل از آنکه بیعی انجام بدهد، مال مبیع را داخل در ملک خودش کند و به عنوان مال و ملک خودش آن را به دیگری بفروشد.

فرض سوم این است که مسئله وکالت اصلاً مطرح نباشد، مبیع می گوید: «ابحثُ لک کذا» و با این اباحه قصد تملیک کرده. ممکن است بگویید: تملیک نیاز به قبول دارد. قبول این تملیک با آن بیعی است که «مباح له» می خواهد انجام بدهد. مبیع به زید می گوید من مال را به تو مباح کردم زید می شود «مباح له»، زید که مال را می خواهد به دیگری بفروشد، با همان بیعش، قبول انشاء تملیک اول را محقق می کند. که از آن در فقه تعبیری می کنند به بیع ضمنی.

شیخ می فرماید: نظیرش در فقه این است که در «أعتق عبدک عتی»، من به زید می گویم: «أعتق»، تو آزاد کن. «عبدک»، عبد خودت را، از جانب من. فقها می فرمایند: «أعتق عبدک عتی»، «بمنزلة الإستدعا» است، یعنی اول عبد خودت را ملک من بکن،

چون اگر من بخواهم عبدی را آزاد کنم تا ملک من نشود، آزاد نمی شود. استدعا در این است که اول عبت را ملک من بکن و بعد عبد را از جانب من، به عنوان ملک من آزاد کن. خود «أعتق عبدك عني» استدعاء است. زید وقتی می خواهد عبد را آزاد کند، اعتاقش «بمنزلة القبول».

شیخ می فرماید: مع الأسف هیچکدام از این سه فرض، در ما نحن فیه وجود ندارد، نه قسم اول و دوم که مسئله وکالت بود و نه قسم سوم. در اینجا وقتی مبیح می گوید: «أبحتُ»، نه قصد وکالت کرده و نه قصد تملیک. هیچکدام از این سه فرض، در ما نحن فیه وجود ندارد.

این راه اول و وجه اول که خود وجه اول سه فرض داشت تا برسیم به وجه دوم.

تطبیق

«رابعها، أن يقصد كل منهما الإباحة بإزاء إباحة أخرى»، هر کدام قصد می کنند اباحه در مقابل اباحه را، که این می شود: مقابله «بين الفعلين». منتهی فعلین یا تملیکین است یا اباحتین یا مختلفتین. اباحه فعل است. فرق بین فعل و مال هم این است که مال عین خارجی است، ولی فعل، عملی است که روی عین خارجی واقع می شود. می خواهد این عین را اباحه کند، تملیک کند، این می شود فعل.

«فيكون إباحة بإزاء إباحة»، مقابله «بين الإباحتين» می شود، «أو إباحة لداعي إباحة»، فرقشان در این است که در اباحه بإزاء اباحه، معنایش این است که اباحه دوم رکنیت و عوضیت دارد. اگر اباحه دوم نیاید، اباحه اول هم لغو است، اما در صورت داعی، داعی یعنی شرط، اباحه اول مشروط به اباحه دوم است. شرط در باب معاملات غیر از شرط در باب منطق و فلسفه است که «المشروط ينتفي بإنتفاء شرط»، در باب معاملات شرط در مقابل عوض و جزء است. خارج از حقیقت معامله است. تخلف شرط ضربه ای به معامله نمی زند، فقط راه را باز می کند، برای اینکه دیگری خیار تخلف شرط داشته باشد.

«على ما تقدّم نظيره في الوجه الثاني» که مقابله بین تملیکین بود. در وجه ثانی چه گذشت؟ «من امکان تصویره» که تصور کنیم وجه ثانی را «على نحو الداعي و على نحو العوضيه»، هم به نحو شرطیت و هم به نحو عوضیت که عوضیت همان رکنیت است. «و كيف كان»، می خواهد به نحو داعویت باشد، یا به نحو عوضیت، «فالإشكال في حكم القسمين الأخيرين»، اشکال در قسم ثالث و رابع است.

تکرار این مطلب لازم است که سرّ اینکه مرحوم شیخ در میان این وجوه ده گانه، چهار قسم را بیان فرمودند، نه از باب این است که بقیه وجوه نادرند، و نه از باب این است که از حکم این چهار قسم، حکم بقیه روشن می شود؛ بلکه در این چهار قسم، اشکال وجود دارد و شیخ می خواهد این اشکالات را در اینجا مطرح و حل کند.

در قسم اول که مقابل بین المالین بود، اشکال عدم صدق معاطات بود. در قسم دوم که مقابل بین تملیکین بود، اشکال عدم صدق بیع بود. اما حکم قسمین اخیرین دو اشکال دارد:

«منشأ الإشكال: أولاً: الإشكال في صحة إباحة جميع التصرفات»، یعنی آیا انسان درست است بدون اینکه مالش را ملک دیگری کند، بگوید: مال ملک خودم هست، اما همه تصرفات را حتی تصرفات متوقف بر ملک را بر تو مباح می کنم؟ «حتى المتوقفة على ملكية المتصرف»، به چه بیان؟ «بأن يقول: أبحت لك كل تصرف»، هر تصرفی را مباح کردم، «من دون أن يملكه العين»، بدون اینکه عین را به دیگری تملیک کند.

«و ثانياً»، اشکال دوم مختص به قسم ثالث است. «الإشكال في صحة الإباحة بالعوض»، در قسم سوم اشکال وجود دارد. چه

اشکالی؟ «الراجعة»، صفت اباحه است، «الاباحه بالعوض»، فعل در مقابل مال قرار می‌گیرد، «إلى عقد مركّب من إباحة و تمليك»، تمليك را از کجا آورد؟ درست است مقابله بین اباحه و مال است، اما دیگری که مال را به مبیع می‌دهد، مال را تمليك می‌کند، پس عقد مرکب می‌شود از اباحه و تمليك.

«فنقول»، در یک صفحه فقط جواب از اشکال اول را بیان می‌کنند و در صفحه بعد، جواب از اشکال دوم را. «أما إباحة جميع التصرفات حتى المتوقفة على الملك»، اول اشکال را توضیح می‌دهند، «فالظاهر أنّها لا تجوز»، این اباحه جایز نیست. چرا؟ «إذ التصرف الموقوف على الملك لا يسوغ لغير المالك»، تصرف متوقف بر ملک، برای غیر مالک جایز نیست، «بمجرد إذن المالك؛ فإنّ إذن المالك ليس مشروعاً»، اذن مالک مشروع نیست. توجه کنید در باب قمار مالک به کسی که برده اجازه می‌دهد مالش را بردارد، اما شارع این اجازه را نافذ نمی‌داند. اذن مالک مشروع نیست. «و إنّما يمضي فيما يجوز شرعاً»، اذن مالک امضا می‌شود در آن تصرفی که شرعاً جایز است. مرحوم شیخ برای اینکه مطلب روشن شود، یک تشبیهی می‌کند.

مثل این است که انسان، مال دیگری را بفروشد. این فروش اقسامی داریم:

1. بیع فضولی لنفسه، یعنی «لنفس البایع»، بایع با اینکه مالک مال نیست، مال دیگری را برای خودش بیع می‌کند. «لنفسه» معنایش این است که مال وقتی به ملک مشتری رفت، ثمن از ملک مشتری منتقل به ملک بایع بشود.
2. فضولی مال مشتری را می‌فروشد، بطوری که ثمن منتقل به ملک مالکش شود.

در اینجا چند اشکال کرده‌اند. یک اشکال مهم این است که گفته‌اند: معقول نیست. چرا؟ چون این با حقیقت معاوضه ناسازگار است. حقیقت معاوضه این است: مال از ملک هر کسی خارج می‌شود، در مقابل ثمن هم داخل در ملک او شود. چطور در اینجا بگوییم: فضولی مبیع را از ملک مالکش خارج می‌کند، اما ثمن داخل در ملک مالک نشود، بلکه داخل در ملک خود بایع و فضولی شود؟

اما اگر چنین بیعی واقع شد و بعداً مالک بگوید: من اجازه می‌دهم حالا که این بایع به عنوان اینکه ثمن هم ملک خودش بشود، فروخته، من قبول می‌کنم. گفتند: هزار مرتبه هم مالک اجازه بدهد، اجازه‌اش بدر نمی‌خورد. شیخ می‌خواهد بفرماید: همانطور که اذن مالک، یک امر غیر معقول را معقول نمی‌کند، اذن مالک یک امر غیر مشروع را هم مشروع نمی‌کند.

«فإذا كان بيع الإنسان مال غيره»، اگر انسان مال غیري را بفروشد، «لنفسه»، یعنی «بأن يملك الثمن»، خود بایع مالک ثمن بشود. «مع خروج المبيع عن ملك غيره»، مبیع از ملک دیگری خارج بشود. «فإذا»، چنین کاری «غير معقول كما صرح به العلامة في القواعد»، علامه فرموده: غیر معقول است.

«فكيف يجوز للمالك أن يأذن فيه؟»، مالک چگونه می‌تواند این کار غیر معقول را اجازه بدهد؟ آنجا گفتند این اجازه بدر نمی‌خورد و معامله باطل است. اگر اجازه، امر غیر معقول را نمی‌تواند، معقول کند، اجازه امر غیر مشروع را هم نمی‌تواند مشروع کند، در مانحن فيه، برای تصرف مالکانه در مال، انسان باید مالکش باشد. مبیع بگوید: ولو اینکه تو مالک این مال نیستی و مالک خودم، هر تصرفی می‌توانی انجام بدهی، غیر مشروع است.

«نعم، يصحّ ذلك» ذلک یعنی جميع تصرفات، «بأحد وجهين» که متأسفانه «كلاهما في المقام مفقود».

«أحدهما»: در احدهما سه تا فرض وجود دارد؛

فرض اول: «أن يقصد المبيع بقوله: «أبحت لك أن تبیع مالي لنفسك»، وقتی می‌گوید: اباحه کردم مال خودم را برای خودت

بفروشی، «أن ينشأ توكيلاً له»، انشاء توكيلي را قصد می‌کند، «له»، یعنی برای «مباح له»، برای طرف مقابل، «في بيع ماله له»، در بیع مال مبیح، «له»، یعنی برای مبیح، یعنی مبیح وقتی به «مباح له» می‌گوید: «ابحت»، قصد کرده که تو وکیل، وقتی بیعی انجام می‌دهی، بیع را به عنوان خود من انجام بدهی، لذا وقتی برای مبیح انجام می‌گیرد، ثمن داخل در ملک موکل که مبیح است، می‌شود، «ثم نقل الثمن إلى نفسه بالهبة»، بعد «مباح له» وکالت دارد، ثمن را از ملک مبیح به خودش هبه کند.

فرض دوم: «أو في نقله أولاً إلى نفسه»، یعنی از «ابحت» توكيل را در نقل این مال قصد کرده، «اولاً»، یعنی قبل از اینکه «مباح له»، بیعی را انجام بدهد، به خودش منتقل کند، «ثم بیعه» بعد بفروشد.

فرض سوم: «أو تملكاً له بنفس هذه الإباحة»، یا با خود این اباحه، تملیک کرده برای «مباح له». «فيكون إنشاء تملك له»، این اباحه بمنزله تملیک برای «مباح له» است. تملیک قبول می‌خواهد، قبولش کجاست؟ «و يكون بيع المخاطب» که مخاطب همان «مباح له» است، «بمنزلة قبوله»، آن بیع به منزله قبول این تملیک است.

«كما صرح في التذكرة»، نظیری می‌آورند؛ در تذکره علامه تصریح کرده، «بأن قول الرجل لمالك العبد: «أعتق عبدك عني بكذا»، اگر انسان به دیگری که مولای عبد است، بگوید: عبد خودت را، از جانب من آزاد کن، همین قول، «استدعاء لتمليكه»، استدعا می‌کند که اول عبت را ملک من بکن، «و إعتاق المولى عنه، جواب لذلك الاستدعاء»، اینکه مولا عبد را آزاد می‌کند، جواب این استدعا است.

«فبحصل النقل و الانتقال»، نقل و انتقال، یعنی آن عبد، داخل در ملک این قائل شده، بعداً هم از ملک این قائل خارج شده. نقل و انتقال حاصل می‌شود، «بهذا الاستدعاء و الجواب، و يقدّر وقوعه قبل العتق آنأ ما»، این نقل و انتقال کی واقع شده؟ یک لحظه قبل از اینکه اعتاق بیاید، این نقل و انتقال واقع شده که این عبد داخل در ملک این قائل می‌شود بعد او وکیل است که آزاد کند. «فيكون هذا بيعاً ضمناً»، یک بیع ضمنی است، یعنی در ضمن این قولی که می‌گوید: اول عبت را به من بفروش در مقابل این پول، بعد که فروختی آزاد کن. پس این که می‌گوید عبت را آزاد کن، یعنی اول به من بفروش. این «بیع ضمنی» است.

شیخ در اینجا قانونی را بیان می‌کنند، می‌فرمایند: در «بیع ضمنی»، شرائط مقرر در بیع صریح، لازم نیست. بیع صریح این است که من بگویم: «بعث»، مشتری هم بگوید: «اشتریت». بیع صریح، ایجاب و قبول می‌خواهد، ایجابش باید مقدم بر قبول باشد، ایجابش ممکن است به لفظ خاصی باشد، قبولش هم به لفظ خاص. اما این شرائط در «بیع ضمنی» دیگر وجود ندارد؛ «لا يحتاج إلى الشروط المقررة»، مثل 1. نیاز به ایجاب و قبول. 2. تقدیم ایجاب بر قبول. 3. لفظ خاص بودن ایجاب و قبول.

«و لا شك» هیچکدام از این سه تا فرض در ما نحن فيه نیست. «أن المقصود فيما نحن فيه ليس الإذن في نقل المال إلى نفسه أولاً»، شیخ اول به فرض دوم می‌پردازد که بگوییم: با «ابحت» قصد کرده است که دیگری وکیل باشد، اول مال را به خودش منتقل کند، بعد مال را به عنوان مال خودش بفروشد. «ليس الإذن»، در کتاب لمعه خواندید که حقیقت وکالت اذن است. «ليس الإذن في نقل المال إلى نفسه»، یعنی نفس «مباح له»، «اولاً»، یعنی قبل البیع. در اینجا چنین قصدی نکرده.

«و لا في نقل الثمن»، مربوط به فرض اول است. «ولا»، یعنی مقصودش نقل ثمن «إليه»، یعنی «الي المباح له»، «ثانياً» نیست، در فرض اول گفتیم: «مباح له» اگر خواست بفروشد، وکیل باشد مال را به عنوان مال مبیح بفروشد، ثمن داخل در ملک مبیح بشود، بعد وکیل است ثمن را به خودش هبه کند. ثانیاً اینطور بود که ثمن را به خودش نقل بدهد.

فرض سوم: «و لا قصد التملك بالإباحة المذكورة»، با «ابحت» قصد تملیک نکرده، «و لا قصد المخاطب التملك»، مخاطب هم وقتی مال را می‌فروشد، نمی‌خواهد با فروختنش قبول آن تملیک را، محقق کند، «و لا قصد المخاطب التملك عند البيع»، «ولا قصد التملك ولا قصد التملك»، مربوط به فرض سوم است، منتهی «ولا قصد التملك»، مربوط به استدعا است، «ولا قصد

المخاطب» مربوط به جوابش است. تأکید کردنم برای این است که در بعضی شروح این را طور دیگری معنا کرده‌اند.

چنین قصدي وجود ندارد، یعنی مخاطب که «مباح له» است، قصد تملک مال، یعنی مالک شدن عند البیع را ندارد، «حتی یتحقّق تملیک ضمنی مقصود للمتلک و المخاطب»، تا اینکه یک تملیک ضمنی که مقصود متکلم و مخاطب است، بوجود بیاید. «کما کان مقصوداً»، شیخ می‌فرماید: اینکه در فرض سوم، به «أعتق عبدک عنّی» تشبیه کردید، تشبیه‌تان باطل است. در «أعتق عبدک عنّی»، تملیک ضمنی یا بیع ضمنی، مقصود متکلم و مخاطب است.

اما در متکلم وحده، توکیل و تملیک مقصود نیست اصلاً. «کما کان» این تملیک ضمنی، «مقصوداً و لو إجمالاً فی مسألة «أعتق عبدک عنّی»». اشکال: چه دلیلی دارید در «أعتق عبدک عنّی» که متکلم یک تملیک و بیع ضمنی را قصد کرده است؟ می‌فرماید: دلیلش این است که تمام فقها فرمودند: دلالت «أعتق عبدک عنّی» بر این معنا که اولاً عبت را ملک من بکن، بعد به عنوان ملک من آزاد کن، از باب دلالت الإقتضاء است.

در اصول فقه خواندید که دلالت اقتضاء، یعنی؛ دلالتی که عقلاً یا شرعاً مقصود متکلم است. اگر متکلم آن را قصد نکرده باشد، کلامش غلط می‌شود. «و لذا»، یعنی به جهت مقصود بودن، «عدّ العامّة و الخاصّة من الأصولیین»، عامه و خاصه‌ای از اصولی‌ها، سنی و شیعه، «دلالة هذا الکلام على التملیک من دلالة الإقتضاء»، دلالت اقتضاء چیست؟ «التي عرفوها: بأنّها دلالة مقصودة للمتکلم»، دلالت اقتضاء، یعنی؛ دلالتی که مقصود متکلم است. «یتوقّف صحّة الکلام عقلاً أو شرعاً علیه»، عقلاً یا شرعاً صحت کلام متوقف است بر آنچه که مقصود متکلم است.

اگر متکلم آن را قصد نکرده باشد، کلام عقلاً و شرعاً غلط می‌شود. «فمثّلوا للعقلی بقوله تعالى: وَسَلِّ الْقَرْيَةَ»، مشهور می‌گویند: اگر کلمه «اهل» را در تقدیر نگیریم، کلام صحیح نیست. «وَسَلِّ الْقَرْيَةَ»، سؤال از خود قریه که معنا ندارد. سؤال را باید از اهل قریه کرد. پس صحت کلام عقلاً توقف بر این تقدیر دارد. «و للشرعی بهذا المثال»، برای شرعی مثال زدند به «أعتق عبدک عنّی»، چرا شرعی است؟ چون عبد تا ملک گوینده نشود، به عنوان کفارّه شخص نمی‌تواند آزاد شود. «لا عتق الاّ فی ملک». اول باید آن را ملک گوینده کند، بعد به عنوان گوینده آزاد بشود.

«و من المعلوم بحکم الفرض أنّ المقصود فیما نحن فيه ليس إلّا مجرد الإباحة». در مانحن فيه اصلاً دلالت اقتضا وجود ندارد. وقتی می‌گوید: «ابحت لک»، دلالت اقتضایی وجود ندارد که قصد تملیک ضمنی را کرده باشد. در مانحن فيه فقط اباحه است. «ليس إلّا مجرد الإباحة دون التملیک». «دون التملیک» را ما اضافه کردیم. تملیک وجود ندارد، پس مرحوم شیخ فرمود: راه اول که در آن سه فرض وجود داشت، هیچکدام از این سه فرض در ما نحن فيه وجود ندارد.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين